

## بررسی دلالت آیه «اطیعوا» بر عصمت

حسین اترک\*

### چکیده

این مقاله در زمینه کلام اسلامی به بررسی دلالت آیه «اطیعوا اللهَ واطیعوا الرسولَ واولی الامر منکم» (نساء: ۵۹) بر عصمت انبیا می‌پردازد. این آیه یکی از مهم‌ترین آیات قرآنی است که از آن برای اثبات عصمت انبیا، به‌ویژه نبی مکرم اسلام، و صاحبان امر استفاده شده است. استدلال به این صورت است که چون خداوند به‌طور مطلق به اطاعت از رسول خود دستور داده است، این بر عصمت او از خطا و گناه دلالت می‌کند، چراکه اگر رسول معصوم نباشد، ممکن است در دستورات خود به مردم دچار عصیان یا خطا شود؛ در نتیجه، دستور مطلق خدا به اطاعت از او به تبعیت مردم از رسول در عصیان و خطایش منجر خواهد شد و این خلاف غرض خداوند از ارسال رسول است. به نظر نویسنده، این استدلال مخدوش است و استفاده از اطلاق آیه برای اثبات عصمت براساس مباحث علم اصول و شرایط اخذ به اطلاق یک کلام درست نیست. آیه در مقام بیان عصمت یا عدم عصمت انبیا نیست، بلکه صرفاً در مقام بیان اصل حکم ضرورت اطاعت از رسول و صاحبان امر توسط مردم است. علاوه بر این که قرائن عقلی و نقلی متعددی وجود دارند که آیه را از ظاهر مطلق آن منصرف و ضرورت اطاعت را مقید به عدم مخالفت دستورات رسول و صاحبان امر با کتاب و حکم خدا می‌کنند.

**کلیدواژه‌ها:** آیه اطیعوا، عصمت، اولی الامر، مقدمات حکمت، اطلاق.

\* دانشیار دانشگاه زنجان، atrakhossein@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۰۹

## ۱. مقدمه

یکی از مسائل مهم در کلام اسلامی اندیشه عصمت انبیاست. دلایل عقلی و نقلی متعددی از سوی متکلمان اسلامی و شیعی بر عصمت انبیا اقامه شده است که همه آن‌ها از قدرت و استحکام لازم برخوردار نیستند. موضوع این مقاله بررسی دلالت آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹) بر عصمت انبیاست. این آیه یکی از مهم‌ترین آیات قرآنی است که از آن برای اثبات عصمت انبیا، به‌ویژه نبی مکرم اسلام، و صاحبان امر استفاده شده است. پرسش اصلی این تحقیق آن است که آیا استدلال متکلمان اسلامی در استفاده از مضمون این آیه برای اثبات عصمت حضرت رسول (ص) و اولی الامر درست است؟ آیا اطلاق دستور به اطاعت از ایشان بر عصمت آن‌ها دلالت می‌کند؟ نگارنده در این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی، ضمن بیان دیدگاه‌های موافقان و مخالفان درباره دلالت این آیه، با بهره‌گیری از ظرفیت‌های علم اصول فقه تلاش کرده است تا صحت و سقم استدلال متکلمان را روشن سازد. بدیهی است که هدف از نگارش این مقاله صرفاً بحث علمی و حقیقت‌جویی فارغ از تعصبات دینی و مذهبی است. علاوه بر این که رد این استدلال به معنای رد اصل مدعا یعنی عصمت انبیا نیست.

### ۱.۱ تبیین استدلال به آیه «اطیعوا»

آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹) یکی از مهم‌ترین آیات قرآنی است که در علم کلام از آن به‌مثابه دلیلی بر عصمت استفاده شده است. متکلمان اسلامی، اعم از شیعه و سنی، این آیه را به‌مثابه دلیل بر عصمت انبیا، به‌خصوص عصمت نبی مکرم اسلام، ذکر کرده‌اند. صورت کلی استدلال از زبان برخی متکلمان اسلامی به این شرح است: «هرکس که اطاعتش واجب است عصمتش واجب است» (موسوی شفتی ۱۴۱۱ق: ۳۱۲) یا «هرکس که خدا امر به اطاعتش کرده است معصوم است؛ چون ایجاب اطاعت، به‌طور مطلق، از غیر معصوم از نظر عقلی قبیح است» (استرآبادی ۱۳۸۲: ج ۳، ۳۵۶). همان‌طور که مشاهده می‌شود، تکیه استدلال بر مطلق و بدون قید و شرط بودن دستور الهی به اطاعت از رسول است.

صورت منطقی استدلال را می‌توان به شکل زیر بیان کرد:

(۱) خداوند، به‌طور مطلق، به اطاعت از رسول (مکرم اسلام یا هر رسول الهی) امر کرده است: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹)؛

(۲) اطلاق امر به اطاعت از رسول بر عصمت او دلالت می‌کند؛

(۳) پس رسول معصوم است.

بیان ملازمه: اگر رسول معصوم نبود، خداوند به‌طور مطلق به اطاعت از او امر نمی‌کرد، چراکه دستور مطلق به اطاعت از غیر معصوم منجر به اطاعت مردم از او در معاصی و خطاهایش خواهد شد و این خلاف هدف الهی از بعثت انبیا و خلاف دستورات خداوند بر ترک خطایا و معاصی است. اما خداوند به‌طور مطلق به اطاعت از رسول امر کرده است؛ پس رسول معصوم است (بنگرید به حلی ۱۳۶۵: ۱۸۳-۱۸۴؛ مظفر ۱۴۲۲ق: ج ۴، ۲۲۱؛ حلی ۱۴۰۹ق: ۶۵؛ آمدی ۱۴۲۳ق: ج ۵، ۲۱۷؛ ابن عطیه و جمیل حمود ۱۴۲۳ق: ج ۱، ۱۲۱؛ شبیر ۱۴۲۴ق: ۱۸۶؛ سبحانی ۱۴۲۵ق: ج ۵، ۳۸۲؛ مکارم شیرازی ۱۳۸۵: ۱۴۴).

این استدلال به‌شکل دیگری نیز بیان شده است که در آن عدم عصمت رسول منجر به اجتماع نقیضین می‌شود. آلوسی در استدلال به این آیه برای اثبات عصمت همه انبیا چنین گفته است:

معصیت و حرام یا واجب بودن انجام کاری دانسته نمی‌شود، مگر از طریق پیامبر (ص) نه کس دیگر؛ و کسی غیر از ایشان آن را نمی‌شناسد؛ هم‌چنان‌که آیه قرآن می‌گوید: «وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (حشر: ۷). از این رو، استثنا در قول و فعل پیامبر مطلقاً جایز نیست؛ پس وقتی او کاری را انجام دهد خواهیم دانست که آن اطاعت است و اطاعتش در آن کار واجب است. برای ما راهی برای معرفت به این‌که آن کار معصیت بوده است، تا با او مخالفت کنیم، نیست؛ چون این کار تماماً منحصر در دست پیامبر (ص) است. و هم‌چنین، به این خاطر که اگر پیامبر مرتکب معصیت شود یا چیزی را فراموش کند و به خلاف امر الهی دستور دهد، انکار او واجب است؛ به‌خاطر عمومیت و جوب امر به معروف و نهی از منکر که از پیامبر (ص) فراگرفته‌ایم. و این با امر به اطاعت از رسول در آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نسا: ۵۹) منافات دارد. مسئله دیگر این است که وجوب بازداشتن و انکار پیامبر در انجام فعل منکر (اگر مرتکب شود) موجب ایذاء او خواهد شد و ایذاء پیامبر شرعاً حرام است و مرتکب آن به عذاب الیم عقاب می‌شود: «وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (توبه: ۶۱)؛ پس لازم می‌آید شیء واحد هم حرام و هم غیرحرام شود و بطلان این بالضرورة از دین معلوم است. پس این صورتی از استدلالی کوچک بر عصمت انبیا (ع) است (قزوینی ۱۴۲۰ق: ۱۲۱-۱۲۲).

علامه طباطبایی در دلالت آیه بر عصمت رسول چنین می‌گوید:

و جای تردید نیست در این که این اطاعت که در آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ...» آمده اطاعتی است مطلق، و به هیچ قید و شرطی مقید و مشروط نشده است؛ و این خود دلیل بر این است که رسول امر به چیزی و نهی از چیزی نمی کند که مخالف با حکم خدا در آن باشد؛ وگرنه واجب کردن خدا اطاعت خودش و اطاعت رسول را تناقضی از ناحیه خدای تعالی می شود؛ و موافقت تمامی اوامر و نواهی رسول با اوامر و نواهی خدای تعالی جز با عصمت رسول تصور ندارد و محقق نمی شود... (طباطبایی ۱۳۷۴: ج ۴، ۶۲۰).

همان طور که گفته شد، این آیه به مثابه دلیل بر عصمت صاحبان امر نیز ذکر شده است. برخی از متکلمان معاصر شیعی در تبیین استدلال چنین گفته اند:

استدلال مبنی بر دو مقدمه است: ۱. خداوند سبحان به اطاعت از اولی الامر به طور مطلق امر فرموده است؛ یعنی در جمیع زمانها و مکانها و در جمیع حالات و خصوصیات، و وجوب امتثال از اوامر و نواهی ایشان را، طبق مقتضای آیه، به چیزی مقید نکرده است؛ ۲. بدیهی است خداوند سبحان طبق آیه «وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ» راضی به کفر و عصیان بندگانش نیست؛ پس مقتضای جمع بین این دو مقدمه وجوب اطاعت از اولی الامر، به طور مطلق، و حرمت اطاعت از ایشان وقتی که امر به عصیان بکنند است و این که اولی الامر که اطاعتشان به طور مطلق واجب است متصف به خصوصیتی ذاتی و عنایتی الهی و ربانی شوند که مانع از امر آنها به معصیت و نهی ایشان از طاعت باشد؛ و این نیست مگر عبارت دیگری از معصوم بودن ایشان (سبحانی ۱۳۸۱: ج ۲، ۳۷۵).

این استدلال اختصاص به علمای شیعه ندارد و برای مثال، فخر رازی در تفسیر خود همین دلیل را بر عصمت صاحبان امر ذکر کرده است:

خداوند تعالی در این آیه به طور قطعی امر به طاعت از اولی الامر کرده است و هر کس که خداوند به طور قطعی و جزمی امر به طاعتش کند لابد از این است که معصوم از خطا باشد؛ زیرا اگر معصوم از خطا نباشد، امر خداوند به طاعت از او امر به انجام آن خطا خواهد بود و خطا به خاطر خطابودنش مورد نهی است؛ پس این منجر به اجتماع امر و نهی در فعل واحد از جهت واحد خواهد شد و این محال است. پس ثابت شد که خداوند تعالی امر به طاعت اولی الامر به طور قطع کرده است و ثابت شد که هر کس که خداوند به طور قطع امر به طاعتش کند واجب است که معصوم از خطا باشد؛ پس قطعاً ثابت شد که همانا اولی الامر که در این آیه ذکر شده اند ناگزیر باید معصوم باشند (فخر رازی ۱۴۲۰ق: ج ۱، ۱۱۳).

استدلال متکلمان اسلامی را به صورت قیاس استثنایی می توان چنین بیان کرد:

۱. اگر رسول و صاحبان امر معصوم نبودند، از نظر عقلی، خداوند نباید به طور مطلق به اطاعت از ایشان دستور می داد؛
۲. لکن خداوند به طور مطلق به اطاعت از ایشان دستور داده است؛
۳. پس رسول و صاحبان امر معصوم اند.

## ۲. نقد استدلال متکلمان

همان طور که بیان شد، نقطه ثقل استدلال متکلمان در اخذ به اطلاق دستور الهی بر اطاعت از رسول و ایجاد تلازم به عصمت و اطلاق دستور به اطاعت از ایشان است. از نظر نگارنده، دقیقاً همین نقطه محل اشکال است. اجمال نقد این است که اولاً استفاده اطلاق از ظاهر مطلق دستور الهی به اطاعت از رسول و اولی الامر درست نیست؛ ثانیاً به قرینه آیات و روایات تقییدکننده و هم چنین قرینه عقلی باید از ظاهر مطلق این آیه دست کشید؛ ثالثاً ملازمه ای بین دستور مطلق دادن به اطاعت از کسی و عصمت او وجود ندارد.

### ۱.۲ نادرستی اخذ به اطلاق آیه

#### ۱.۱.۲ تقریر محل نزاع

محل نزاع در این مسئله استفاده اطلاق از ظاهر آیه «اطیعوا الرسول» است. منظور از استفاده اطلاق از ظاهر مطلق کلام این است که حکم وارد شده در آن را به تمام مصادیق موضوع (یا متعلق حکم) تسری دهیم؛ برای مثال، وقتی شارع می گوید: «أَکْرَمُ الْعُلَمَاءِ» (علما را تکریم کن)؛ چون کلمه «علماء» را مقید به قیدی مانند عادل یا زاهد نکرده است، می توان از ظاهر مطلق این جمله چنین نتیجه گرفت که منظور وی از تکریم «علماء» تکریم تمام افراد آن، اعم از عالم عادل یا فاسق، بوده است. بنابراین، شنونده حق ندارد، از پیش خود، از اکرام علمای فاسق بپرهیزد و از ظاهر مطلق این دستور دست بکشد.

در خصوص آیه «أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» محل نزاع این است که متکلمان اسلامی از ظاهر «اطیعوا» استفاده اطلاق می کنند؛ به این معنا که امر به اطاعت از رسول خدا و صاحبان امر را با توجه به ظاهرش که مطلق ذکر شده است شامل تمام دستورات و فرامین آن ها می دانند، اعم از این که این دستورات مطابق حکم خدا باشد یا نباشد، دستور به طاعت

باشد یا به معصیت. در نتیجه، چون این دستور مطلق است و معنای اطلاقش این است که اطاعت از رسول حتی در فرمان به معصیت و خلاف حکم خدا نیز واجب است، پس می‌توان نتیجه گرفت که رسول خدا و صاحبان امر اساساً معصوم‌اند و هیچ‌گاه دستور خلاف حکم خدا نمی‌دهند، چراکه در غیر این صورت مؤمنان دچار تناقض خواهند شد. از سویی، اطاعت از رسول و صاحبان امر به دلیل این آیه به طور مطلق واجب شمرده شده است و از سوی دیگر، اطاعت از هیچ‌کسی در حکم خلاف شرع و خلاف اراده خدا واجب نیست. از آن‌جاکه خداوند حکیم حکم متناقض نمی‌کند، پس دستور مطلق خدا کاشف از عصمت رسول و صاحبان امر است.

نگارنده برخلاف این دسته از متکلمان اسلامی معتقد است که استفاده اطلاق از ظاهر مطلق این آیه نادرست است و مقصود آیه این نیست که اطاعت از رسول به طور مطلق، حتی در صورت امر به معصیت، واجب است، بلکه وجوب اطاعت از رسول و هر صاحب امری مقید به قید مطابقت دستورش با حکم الهی است. در نتیجه، استفاده عصمت رسول و صاحبان امر از اطلاق این آیه نیز نادرست است.

## ۲.۱.۲ مقدمات حکمت: شرایط اخذ به اطلاق

دلیل این که نگارنده مدعی است استفاده اطلاق از ظاهر آیه «اطیعوا الرسول» صحیح نیست وجود داشتن شرایط ذکر شده در علم اصول برای استفاده اطلاق از ظاهر کلام‌های مطلق است. در علم اصول فقه اخذ به اطلاق کلام مشروط به وجود مقدماتی است که «مقدمات حکمت» خوانده می‌شود. مقدمات حکمت در اصطلاح علم اصول یعنی جمع شدن چند شرط که با وجود آن‌ها می‌توان از ظاهر مطلق هر کلام استفاده اطلاق کرد (زارعی شریف ۱۳۹۰: ۴۷) و حکم ذکر شده در آن را بر تمام مصادیقش حمل کرد.

اصولپون در تعداد مقدمات حکمت کمی با یک‌دیگر اختلاف دارند، ولی مشهور اصولپون آن را سه دانسته‌اند: اول این که گوینده در مقام بیان تمام مراد خود باشد و قصد اجمال و اهمال‌گویی یا شوخی نداشته باشد یا فرض غفلت در کلام او قابل تصور نباشد. گاه گوینده در مقامی نیست که بخواهد تمام مقصود خود را به شنونده منتقل کند، بلکه تنها در صدد بیان اصل حکم و تشریح چیزی است و قصد دارد جزئیات حکم را در فرصتی دیگر بیان کند. لذا در چنین شرایطی از ظاهر مطلق کلام او نمی‌توان استفاده اطلاق کرد و آن حکم را بر تمام مصادیقش جاری ساخت. در چنین شرایطی، در اصطلاح اصولی‌ها گفته

می‌شود که گوینده در مقام بیان تمام مقصود خود نبوده است، بلکه قصد اهمال و اجمال‌گویی داشته است؛ برای مثال، خداوند در مقام بیان اصل حکم و جوب حج در قرآن می‌فرماید: «و الله على الناس حج البيت» (آل عمران: ۹۷). ظاهر آیه مطلق است و سخن از وجوب حج بر همه مردم دارد؛ مخصوصاً به قرینه «ال» استغراق که بر سر «ناس» آمده است. اما فقهای اسلامی با این استدلال که خداوند در این آیه در مقام بیان اصل تشریح حج بوده است، نه بیان تمام حکم آن استفاده اطلاق از این آیه را صحیح نمی‌دانند و حج را بر همه انسان‌ها، اعم از مستطیع و غیرمستطیع، واجب نمی‌سازند؛

مقدمه دوم از مقدمات حکمت وجودداشتن قرینه، اعم از قرینه متصله یا منفصله، بر مقیدبودن مراد متکلم است. روشن است که در صورت وجود قرینه مقید دیگر نمی‌توان استفاده اطلاق از ظاهر کلام کرد (بنگرید به مظفر ۱۳۸۶: ۱۳۶؛ زارعی شریف ۱۳۹۰: ۴۷-۴۸)؛

مقدمه سوم امکان تقييد است. از آن‌جاکه تقابل مطلق و مقید تقابل عدم و ملکه است، استفاده اطلاق از ظاهر کلام در صورتی ممکن است که تقييد آن برای گوینده ممکن بوده باشد؛ اما اگر تقييد حکمی اساساً ممکن نبوده باشد، از مطلق بودن ظاهرش نمی‌توان استفاده اطلاق کرد (مظفر ۱۳۸۶: ۵۲، ۱۳۶)؛

مقدمه چهارمی که محل اختلاف است وجودداشتن قدر متیقن در مقام مخاطب است. برخی چون آخوند خراسانی و پیروانش، محقق عراقی و محقق اصفهانی، این قید را شرط دانسته‌اند، ولی برخی نیز مانند محقق نائینی و پیروانش آن را قائل نیستند (علمی ۱۳۹۱: ۳۹). گاهی مخاطب و متکلم در مورد مصداق معینی از یک موضوع با یک‌دیگر صحبت می‌کنند و متکلم به اعتبار این که مصداق موضوع برای مخاطبش روشن است، کلامش را به‌طور مطلق ذکر می‌کنند و نیازی به ذکر قید نمی‌بینند. در نتیجه، در چنین شرایطی اخذ به اطلاق کلام او به دلیل وجود قدر متیقن نادرست است. مثالی که در این مورد زده می‌شود این است که مولی با عبدش درباره فواید گوشت گوسفند سخن می‌گوید و پس از مدتی به شوق می‌آید و می‌گوید: «اشتر اللحم» (گوشت بخر). در این‌جا اگرچه کلمه «لحم» مطلق بیان شده است، قدر متیقن در مقام محاوره گوشت گوسفند است و آن عبد در صورت اخذ اطلاق کلام و خرید گوشت گاو که مصداق دیگری از «لحم» است دچار خطا خواهد بود (بنگرید به خراسانی ۱۴۲۹ق: ۲۴۷؛ مظفر ۱۳۸۶: ۱۳۷). در واقع، از نظر آخوند خراسانی وجود قدر متیقن در محاوره به منزله وجود قرینه لفظی تقييدکننده است (مظفر ۱۳۸۶: ۱۳۷).

### ۳.۱.۲ فقدان شرط اول: آیه درمقام بیان اصل اطاعت

به عقیده نگارنده دو شرط اول از مقدمات حکمت در استفاده اطلاق از آیه «اطیعوا» وجود ندارد. شرط اول این بود که گوینده به هنگام اظهار کلام مطلق درمقام بیان تمام مقصود خود باشد. معنای این شرط آن است که در صورتی می‌توان از ظاهر کلام گوینده استفاده اطلاق کرد و حکم را بر تمام مصادیق موضوعش سرایت داد که مطمئن باشیم اطلاق ظاهری کلامش مقصود کامل او بوده است و وی قصد اهمال یا اجمال نداشته است؛ به تعبیر دیگر، گوینده درمقام بیان همان حکمی بوده است که آن را مطلق گذاشته است و با وجود این که می‌توانست حکم را مقید به چیزی کند، آگاهانه چنین نکرده است. بنابراین، از مقیدنساختن کلامش به چیزی می‌توان نتیجه گرفت که اطلاق حکم مراد او بوده است؛ برای مثال، وقتی شارع درمقام بیان حکم کفاره روزه صرفاً می‌گوید «فَاعْتِقْ رَقَبَةً» (برده‌ای آزاد کن) و قیدی نمی‌آورد، درحالی که می‌توانست بگوید «فَاعْتِقْ رَقَبَةً مُؤْمِنَةً» (برده‌ای مؤمن آزاد کن)، از مطلق گذاشتن حکم در کلامش می‌توان استنباط کرد که مقصود او از آزاد کردن برده اعم از برده مؤمن یا کافر است. اما اگر اطلاق ظاهر کلام مربوط به حکمی نباشد که گوینده درصدد بیان آن بوده است، نمی‌توان از آن استفاده اطلاق کرد؛ چراکه از ظاهر مطلق کلام نمی‌توان کشف کرد که گوینده آگاهانه و از روی علم حکمش را مطلق گذاشته است. مثالی که در این باره زده می‌شود آیه «فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ» (مانده: ۴) و حکم شارع در حلیت حیوان شکارشده توسط سگ شکاری است. فقها و اصولیون معتقدند که از ظاهر مطلق کلام شارع در این آیه، که خوردن گوشت حیوان شکارشده توسط سگ را حلال شمرده است، نمی‌توان استفاده کرد که حتی خوردن محل گازگرفتنی دندان سگ در بدن شکار هم حلال است؛ در نتیجه، حکم نجاست دهان سگ در این جا جاری نیست. دلیلش آن است که شارع اساساً در جمله فوق درمقام بیان حکم طهارت یا نجاست محل گازگرفتنی سگ نبوده است، بلکه صرفاً درمقام بیان اصل حکم جواز استفاده از سگ در شکار و حلیت گوشت شکار آن بوده است؛ پس اخذ به اطلاق آیه در این جا نادرست است (مظفر ۱۳۸۶: ۱۳۳۶؛ محقق داماد ۱۳۸۲: ۱۷۲-۱۷۴).

اشکال نگارنده به استفاده متکلمان اسلامی از اطلاق آیه «اطیعوا» این است که شرط اول از مقدمات حکمت در این جا وجود ندارد. این اشکال را به دو صورت می‌توان بیان کرد. صورت اول این است که بگوئیم شارع در این آیه درصدد تشریح و بیان اصل حکم و جوب اطاعت از رسول و صاحبان امر بوده است، نه درصدد بیان تمام مقصود خویش از این



حکم. به تعبیردیگر، شارع در این کلام قصد اهمال و اجمال داشته است، نه بیان تمام حکم در مورد شرایط و کیفیت اطاعت از رسول و صاحبان امر. دلیل نگارنده بر این ادعا بیان حکم واحد برای سه موضوع مختلف و متفاوت در این آیه است. در این جا اطاعت از فرامین سه کس بر مردم واجب شمرده شده است: خدا، رسول، و صاحبان امر، درحالی که این سه موضوع شرایط یکسانی ندارند. خداوند خالق هستی، مالک انسان، ازلی و ابدی، خطاناپذیر، قادر مطلق، عالم مطلق، و خیر محض است؛ رسول اکرم (ص) برگزیده خدا برای نبوت است که بر او وحی نازل می شود، آورنده شریعت است، آیات بسیاری در خصوص او در قرآن نازل شده و نفس او را بر نفوس دیگر انسانها مقدم و اولی شمرده شده است. باوجود همه اوصاف شایسته، او انسان است و ذاتاً خطاپذیر، با علم و قدرت محدود؛ در مرتبه سوم صاحبان امرند که مراد از آنها در این آیه و آیات دیگر مشخص نشده است. «اولی الامر منکم» عنوانی کلی است. معنای لفظی آن صاحبان امر و حاکمان از خود مردم است. مراد از آن ممکن است امامان شیعه، خلفای اسلامی، یا آن گونه که فخر رازی گفته است علمای اسلام باشد (فخر رازی ۱۴۲۰ق: ج ۲، ۴۰۰)؛ در قرآن آیه دیگری مشخصاً در مورد آنها نیامده است، آورنده شریعت نیستند، وحی بر آنها نازل نمی شود، انسانهایی خطاپذیرند که در قرآن نفس آنها بر مردم اولی دانسته نشده است. در نتیجه، باتوجه به تفاوت این سه موضوع از جهت ماهیت، شئون، و حقوق حکم اطاعت از ایشان هم نمی تواند یکسان، به یک میزان و گستره، باشد. بر این اساس، مشخص است که شارع در این آیه درصدد بیان تمام مقصود از حکم به اطاعت از رسول و صاحبان امر نبوده و شرایط، میزان، و کیفیت اطاعت از آنها را به زمانی دیگر موکول کرده است. او در این جا قصد اهمال و اجمال گویی داشته است. روشن است که خداوند وقتی پیامبری را برای هدایت مردم می فرستد اولین حکمی که باید صادر کند دستور به اطاعت مردم از اوست، وگرنه غرضش از رسالت انبیا محقق نخواهد شد؛ ولی باتوجه به گستردگی شئون نبی ذکر تمام احکام اطاعت از او در یک جمله ممکن نیست و باید به مرور در موقعیت های مختلف مانند جنگ و صلح، قضاوت، تقسیم اموال، مناسبات فردی، و اجتماعی بیان شود. شاید تکرار «اطیعوا» در آیه و تفکیک «اطیعوا الله» از «اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»، همان طور که برخی مفسران اشاره کرده اند (همان: ج ۱۰، ۱۱۷)، برای نشان دادن تفاوت نوع و میزان اطاعت از خدا از اطاعت رسول و اولی الامر است.

کلام خدا در این آیه مشابه آن است که مالک یک شرکت به هنگام نصب مدیرعامل به کارمندانش بگوید: «شما باید از مدیرعامل شرکت، آقای فلانی، اطاعت کنید». اطلاق این

کلام به این معنا نیست که اگر مدیرعامل برخلاف اساسنامه شرکت یا قوانین کشوری دستور و حکمی صادر کرد یا درصدد سوءاستفاده از مقامش بود، اطاعت از او باز هم واجب است.

گاه متکلمان اسلامی قرارگرفتن دستور به اطاعت از رسول و اولی الامر را درکنار دستور به اطاعت از خداوند دلیل بر این گرفته‌اند که چون اطاعت از خداوند مطلق است، پس اطاعت از رسول و صاحبان امر نیز هم‌تراز با آن و مطلق خواهد بود (حلی ۱۴۰۸ق: ۲۷۹). نگارنده، ضمن این‌که چنین استدلالی را نامعتبر می‌داند و صرف ذکرشدن رسول و صاحبان امر پس از نام خدا را دلیل بر چنین معنایی نمی‌داند، معتقد است که برعکس، تشریح حکم واحد برای سه موضوع که از نظر ماهوی و حقوق طبیعی، شرعی، و اجتماعی تفاوت زیادی با یکدیگر دارند تنها نشان‌دهنده آن است که شارع درمقام تشریح اصل حکم وجوب اطاعت از آن‌هاست، نه بیان تمام حکم و تمام مقصود خود از آن.

صورت دوم بیان اشکال فوق چنین است که بگوییم خداوند در این آیه درمقام بیان عصمت یا عدم عصمت رسول و صاحبان امر نبوده است، بلکه شارع تنها درمقام بیان اصل وجوب اطاعت مردم از خدا، رسول، و صاحبان امر بوده است و می‌خواسته بگوید که اطاعت از رسول و صاحبان امر هم چون اطاعت از خدا بر مؤمنان واجب است. همانند اشکال ذکرشده درمورد استفاده اطلاق از آیه «فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ»، در این جا نیز می‌توان گفت که آیه از بیان عصمت یا امکان ارتکاب گناه و خطا از سوی رسول و صاحبان امر غفلت دارد و اساساً درمقام بیان این امور نیست. توجه به سیاق آیه و این‌که درصدد بیان لزوم تبعیت مردم از حاکم و رسول درمقام قضاوت قرینه‌ای بر این ادعاست. در آیه ۵۸ سوره نساء خداوند دو دستور به مؤمنان می‌دهد: یکی رد امانات و دیگری حکم مطابق عدالت به هنگام قضاوت؛ سپس می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا \*  
 أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضَلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا (نساء: ۵۹-۶۰).

همان‌طورکه مشاهده می‌شود، این آیات همگی درباره قضاوت بین مردم و حل و فصل نزاع بین آن‌هاست. گاه حاکم اسلامی حکمی مطابق شرع و عدل میان دو طرف صادر می‌کند؛ ولی یکی از طرفین یا هردوی آن‌ها حکم را نمی‌پذیرند و برای داوری بینشان به

طاغوت پناه می‌برند. خداوند در چنین فضایی برای حل اختلاف در جامعه اسلامی می‌فرماید از رسول و حاکمان اسلامی که بر مبنای عدل و شریعت اسلامی حکم می‌کنند اطاعت کنید و نزاع خود را نزد پیامبر ببرید، نه پیش طاغوت. لذا سیاق و زمینه آیه مربوط به اطاعت از قاضی و حاکم اسلامی است که بر مبنای عدل و شرع اسلام حکم می‌کند. آیه به هیچ وجه درباره گستره اطاعت از نبی و صاحب امر در تمام زمینه‌ها و عمومیت آن صحبت نمی‌کند تا بتوان از آن اطلاق و عمومیت در تمام زمینه‌ها و شئون استنباط کرد.

هم چنین، عطف «اولی الامر منکم» به «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول» در این آیه را می‌توان حاکی از این دانست که سیاق کلام مربوط به مقام حکم و تبعیت از صاحبان حکم است. اگر شارع در این آیه در مقام بیان حکم اطاعت از رسول و جانشینان او به طور مطلق بود و تمام مقصودش این بود که بگوید همیشه و همه جا و در همه فرامین از ایشان اطاعت کنید، و هم چنین عصمت ایشان مدنظر او بود، شایسته بود از عناوین دیگری استفاده شود که متناسب با این دو مقام باشد. تناسب عناوین به کاررفته با حکم بیان شده امری است که همواره در آیات قرآن رعایت شده است؛ برای مثال، در آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ» (نحل: ۴۳-۴۴)، به دلیل نزول وحی و کتاب (ذکر) به انبیا، ایشان با وصف «اهل الذکر» معرفی شده‌اند یا در آیه «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ... وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ...» (آل عمران: ۷)، به دلیل بحث درباره معنای آیات متشابه، از انبیا به راسخان در علم تعبیر شده است. بنابراین، توجه به سیاق آیه «اطیعوا» می‌تواند ما را به این رهنمون کند که خداوند در این جا در صدد بیان تمام مقصود خویش از اطاعت از رسول و صاحبان امر نیست، بلکه این حکمی اجمالی است.

## ۴.۱.۲ فقدان شرط دوم: وجود قرینه مقید

### ۱.۴.۱.۲ قرینه عقلی مقید

نبودن قرینه‌ای بر تقید شرط دوم از مقدمات حکمت بود؛ یعنی اگر قرینه‌ای، متصل یا منفصل، مقالی یا مقامی، عقلی یا نقلی، بر تقید کلام مطلق وجود داشته باشد، دیگر اخذ به اطلاق آن جایز نیست (مظفر ۱۳۸۶: ۱۳۶؛ محقق داماد ۱۳۸۲: ۱۷۲-۱۷۴). به عقیده نگارنده در مورد آیه «اطیعوا» هم قرینه عقلی و هم قرینه نقلی بر مطلق نبودن اطاعت از رسول و صاحبان امر وجود دارد. قرینه عقلی بر مطلق نبودن وجوب اطاعت از رسول و نبی

قطعی بودن برخی از احکام عقلی، مخصوصاً احکام اخلاقی، است. از نظر عقلی، عدالت و رزی واجب و کشتن انسان بی گناه ممنوع است؛ نیکوکاری، وفاداری، عفت، و شجاعت نیز اموری حسن‌اند. در مقابل، ظلم، خیانت، دروغ، فریب، و ... اموری قبیح‌اند. بر هر انسانی رعایت این اصول اخلاقی واجب است. دستورهای ظالمانه، مانند کشتن انسان بی گناه، از سوی هرکسی که باشد، دستوری نادرست است و تبعیت از آن، حتی اگر خدا دستور داده باشد، واجب نیست. اصل حسن و قبح عقلی که متکلمان شیعی و معتزلی به آن معتقدند معنایی جز این ندارد که رعایت اصول اخلاقی حتی بر خداوند واجب است، چه برسد به نبی یا امام. بنابراین، به قرینه عقلی، اطاعت از رسول و صاحبان امر در جایی که خلاف دستورات مسلم اخلاقی دستور دهد واجب نیست. نتیجه این که براساس اندیشه حسن و قبح اصل عقلی و خوب اطاعت از خدا، رسول، و صاحبان امر مطلق نیست و مشروط به مطابقت با اصول قطعی اخلاقی است.

علاوه بر این که می توان ضرورت نداشتن اطاعت از رسول و صاحبان امر را در جایی که حکمی یا سخنی برخلاف بداهت عقل و مسلمات تجربی می دهند به مورد فوق افزود (مثل این که رسولی بگوید مجموع زوایای داخلی مثلث ۱۹۰ است یا  $2+2=5$  یا زمین مسطح است یا آهن بر اثر حرارت منبسط نمی شود)، هم چنین می توان ضرورت نداشتن اطاعت از رسول را در صورتی که دستورات او خلاف قرآن و آیات نازل شده پیشین باشد به فهرست بالا افزود. بنابراین، با توجه به این قرائن عقلی می توان گفت که اطاعت از رسول در جایی که دستور او برخلاف نص قرآن، اصول اخلاقی، بداهت عقلی، یا تجربی باشد ضرورت ندارد و استفاده اطلاق از ظاهر «اطیعوا» صحیح نیست.

#### ۲.۴.۱.۲ وجود قرائن نقلی مُقید

علاوه بر قرینه عقلی، قرائن نقلی متعددی نیز وجود دارند که استفاده اطلاق از ظاهر آیه را منع می کنند. با قراردادن این قرائن تقیدکننده در کنار آیه «اطیعوا» چاره ای جز دست کشیدن از ظاهر مطلق آن نیست. یکی از این قرائن آیه «مَا كَانَ لِيَشْرَ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ» (آل عمران: ۷۹) است. در این آیه خداوند نبی و رسولی را که به او کتاب و نبوت عطا کرده است از این که مردم را به خود دعوت کند بر حذر می دارد؛ این یعنی اولاً امکان عصیان در انبیا وجود دارد و ثانیاً در صورت مشاهده چنین دعوتی از ایشان اطاعت از او بر مردم واجب نیست. بنابراین، باید نتیجه گرفت که معنای

آیه «اطیعوا الرسول» این نیست که هر حکمی که رسول و صاحبان کنند اطاعتش بر مردم به طور مطلق واجب است. به قرینه این آیه باید از اطلاق آن دست کشید.

هم چنین در آیه دیگری خداوند می فرماید: «مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَعْلَلَّ مَنْ يَعْلَلُ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (آل عمران: ۱۶۱). در این آیه خیانت در اموال و غنائم قبیح شمرده و گفته شده است که این کار شایسته مقام نبوت نیست. گرچه اغلب مفسران این آیه را به این معنا تفسیر کرده اند که هیچ نبی و پیامبری چنین کاری نمی کند، این تفسیر نیز خلاف ظاهر نیست که بگوییم هیچ پیامبری حق انجام چنین کاری را ندارد و اگر خیانتی در اموال از پیامبری و یا هر انسانی مشاهده شد، یا اگر دستور به خیانت دهد، تبعیت از او واجب نیست. بنابراین، این آیه نیز می تواند قرینه ای بر تقید آیه اطیعوا باشد.

در آیات مشابه دیگری خداوند نبی را از کشتن اسیران و استغفار برای مشرکان بر حذر داشته و فرموده است: «مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يُتَخَنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (انفال: ۶۷)؛ «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أَوْلَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ» (توبه: ۱۳۳)؛ آیه دیگر که می تواند قرینه باشد این است: «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» (بقره: ۲۱۳). در این آیه وظیفه پیامبر رفع اختلاف مردم و حکم کردن بین آن ها مطابق کتاب بیان شده است. هم چنین، آیه دیگر این قید را اضافه نیز کرده است که حکم انبیا باید بر اساس قسط و عدل باشد: «أَنَا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا... وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (مائده: ۴۴).

به کمک این دو آیه می توان دو قرینه برای آیه «اطیعوا» استنباط کرد که اطاعت از دستورات انبیا و احکام ایشان به هنگام قضا یا امور دیگر در صورتی واجب است که مطابق کتاب و «ما أنزل الله» و هم چنین مطابق قسط و عدل باشد.

هم چنین آیاتی که اوامر و نواهی خاصی را بر پیامبر اسلام معین می کنند می توانند شاهد بر این باشند که اگر پیامبر دستوری برخلاف این اوامر و نواهی الهی دهد، اطاعت از او واجب نیست، آیاتی مانند «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا» و «وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» (احزاب: ۱-۲).

غیر از آیاتی که به عنوان قرینه بر عدم اطلاق وجوب اطاعت از رسول ذکر شد، روایاتی نیز وجود دارند که اطاعت از رسول و هر انسان دیگر را وقتی که خلاف حکم الهی دستور

دهد لازم نمی‌شمارند. شاید مهم‌ترین این روایات حدیثی است که به‌طور متواتر از پیامبر و ائمه (ع) نقل شده است و مضمون آن این است که «برای هیچ مخلوقی اطاعت در معصیت خداوند جایز نیست»؛ «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» (حر عاملی ۱۴۰۹ق: ج ۱۱، ۱۵۷، ج ۱۶، ۱۵۴؛ صدوق ۱۴۱۳ق: ج ۴، ۳۸۱). این روایت از حضرت علی (ع) نیز نقل شده است: «عَنْ عَلِيٍّ (ع) أَنَّهُ قَالَ: لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» (محدث نوری ۱۴۰۸ق: ج ۱۲، ۲۰۹). هم‌چنین امام رضا (ع) در *عیون اخبار الرضا* از حضرت علی (ع) نقل می‌کنند که «قَالَ لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ بِطَاعَةِ مَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» (حر عاملی ۱۴۰۹ق: ج ۱۶، ۱۵۴) و از امام صادق (ع) نیز نقل شده است که «قَالَ بَرُّ الْوَالِدَيْنِ وَاجِبٌ فَإِنْ كَانَا مُشْرِكَيْنِ فَلَا تُطْعِمُهُمَا وَ لَا غَيْرُهُمَا فِي الْمَعْصِيَةِ فَإِنَّهُ لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» (مجلسی ۱۴۰۴ق: ج ۷۱، ۷۱).

برخی از متکلمان اسلامی، بر همین اساس، در رد استدلال به آیه «اطيعوا» بر عصمت امام گفته‌اند که به‌دلیل آیه «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» (نساء: ۵۹) اطاعت از امام در اموری واجب است که مخالف شرع نباشد و برای اطمینان از عدم کذب امام در بیان احکام، علم، عدالت، و اسلام او کافی است و نیازی به فرض عصمت نیست. اگر اطاعت از امام صرفاً و برای قولش بود، در آن صورت واجب بود که او معصوم باشد، ولی وجوب اطاعت از امام به‌دلیل این است که او بیان‌گر حکم خدا و رسول است. بنابراین عصمت او لازم نیست و عدالت و علم امام کافی است، مانند قاضی و والی که براساس علم به احکام و تقوا بر مردم حکم می‌کند (تفتازانی ۱۴۰۹ق: ۲۵۰).

به‌نظر نگارنده این نکته روشن و بدیهی است که اطاعت از رسول به‌دلیل رسول‌بودن و دعوت او به خداوند است، نه به‌دلیل شخص انسانی خودش. بنابراین، هر زمان که رسول مردم را به غیر خدا دعوت کند یا فرمانی برخلاف فرمان الهی دهد، اطاعت از او واجب نخواهد بود. عطف «رسول» به «الله» در این آیه و در آیات مشابه دیگر مانند «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ» (آل عمران: ۳۲) به این معناست که راه اطاعت از خداوند و علم به فرامین الهی برای مردم برای اطاعت کردن، گوش‌فرادادن به فرامین نبی خدا، و اطاعت از اوست. حال اگر رسولی برخلاف وظیفه و شأن نبوی خود مردم را به غیر الله فراخواند و دستوری برخلاف دستور الهی دهد، روشن است که اطاعت از او بر مردم واجب نخواهد بود. در نتیجه، در این جا قدر متیقنی وجود دارد که آیه را از ظاهر مطلقش منصرف می‌سازد و آن ضروری‌نبودن اطاعت از نبی در دستورات و فرامین خلاف شرع و خلاف دستور الهی اوست. شاید بتوان این را به‌معنای عدم رعایت شرط چهارم از مقدمات حکمت که آخوند خراسانی و پیروانش معتقد بودند تفسیر کرد.

## ۲.۲ نقد ملازمه

همان‌طور که در تقریر برهان متکلمان اسلامی بیان شد، ایشان معتقدند که اطلاق دستور به اطاعت از رسول ملازم با عصمت اوست. به نظر نگارنده ملازمه‌ای بین این دو نیست، چراکه گاه ممکن است شارع به‌طور مطلق به تبعیت از شخصی دستور دهد، ولی نه به این دلیل که او معصوم است و هرگز خطا نمی‌کند، بلکه به این دلیل که او در مقایسه با دیگران از همه عالم‌تر، پرهیزکارتر، و کم‌خطاتر است؛ گرچه ممکن است از او خطا و اشتباهی در برخی شرایط سر بزند، چون میزان خطا و اشتباه او به مراتب کم‌تر از دیگران است، اطاعت از او حتی در مواردی که دستور نادرستی دهد در مجموع به نفع جامعه خواهد بود. به تعبیر دیگر، خیر اطاعت از چنین انسانی بیش‌تر از شر آن (یعنی وجود خطاهای احتمالی) است. بنابراین، این آیه بر عصمت رسول و صاحبان امر دلالت نمی‌کند و دلیل امر مطلق خدا به اطاعت از آن‌ها را می‌توان چنین توجیه کرد که اطاعت و تبعیت مطلق از رسول و صاحبان امر به مراتب خیر بیش‌تری از عدم تعیین اطاعت مردم از ایشان دارد.

## ۳.۲ اشکال علامه و پاسخ آن

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان در رد این سخن که اطاعت از رسول و صاحبان امر مطلق نیست، بلکه اطاعت از ایشان در خصوص فرامین مطابق شرع است استدلالی ذکر کرده‌اند که به نظر نگارنده درست نیست. ایشان ابتدا می‌گویند ممکن است برخی به دلالت آیه بر عصمت صاحبان امر چنین ایراد بگیرند که آیه در صدد بیان حکمی در باب حکومت و اجتماع است و آن لزوم اطاعت مردم از حاکم اسلامی است، حکمی که در بین همه ملل و جوامع وجود دارد. مردم کسی را به‌عنوان حاکم انتخاب می‌کنند و او را به مقام واجب‌الطاعه می‌رسانند، در حالی که می‌دانند او جایز الخطاست، اما مصلحت اطاعت از حاکم جایز الخطا بیش‌تر از نبودن حاکم در جامعه است. با وجود این که مردم اطاعت از حاکم را بر خود واجب می‌شمارند، هر جا که بدانند حاکم برخلاف قانون اساسی کشور حکم داده است از او اطاعت نمی‌کنند و اگر شک داشته باشند که او طبق قانون حکم داده است یا نه، باز از او اطاعت می‌کنند؛ چون مصلحت اطاعت از حاکم با وجود خطای او در برخی موارد بیش‌تر از اطاعت نکردن از اوست. نتیجه این که آیه دلالت بر وجوب مطلق اطاعت از حاکم اسلامی و صاحبان امر نمی‌کند تا از آن عصمت ایشان استنباط شود. اگر او برخلاف کتاب و سنت الهی دستوری دهد، مردم نباید اطاعتش کنند، به دلیل قاعده کلی که حضرت رسول داده

است: «لِاطَاعَةِ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» (در معصیت خدا از هیچ مخلوقی نباید اطاعت کرد) و براساس همین روایت باید اطلاق آیه را قید زد (طباطبایی ۱۳۷۴: ج ۴، ۶۲۰). طباطبایی در پاسخ به این اشکال، ضمن پذیرش این که این استدلال در اطاعت از حاکم اسلامی صحیح است و همان طور که تاریخ نشان داده است اطلاق دستور پیامبر به اطاعت از برخی افراد چون فرماندهان و جانشینان خود در شهرها و بلادها به معنای عصمت آنها نیست و هم چنین برخی آیات چون «إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ» نشان از لازم نبودن اطاعت از کسی دارد که دستور به فحشا بدهد، این استدلال را در مورد این آیه صحیح نمی داند.

زیرا صحیح بودن مسئله‌ای از مسائل به خودی خود یک مطلب است، و مدلول ظاهر آیه قرآن بودنش مطلبی دیگر است. آنچه آیه مورد بحث بر آن دلالت می کند و خوب اطاعت این اولی الامر بر مردم است، و در خود آیه و در هیچ آیه دیگر قرآنی چیزی که این وجوب را مقید به قیدی و مشروط به شرطی کند وجود ندارد، تا برگشت معنای آیه شریفه: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» به این آیه شود که «وَ أَطِيعُوا أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فِيمَا لَمْ يَأْمُرُوا بِمَعْصِيَةٍ» (و از اولی الامر اطاعت کنید، مادام که امر به معصیت نکرده‌اند) و یا به این آیه شود که «وَ أَطِيعُوا أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا بِخَطَائِهِمْ» (و اولی الامر خود را نیز اطاعت کنید، مادام که علم به خطای آنها نداشته باشید)، و اما اگر شما را به معصیت امر کردند و یا یقین کردید که در حکم خود خطا کرده‌اند، دیگر اطاعتشان بر شما واجب نیست، بلکه بر شما واجب است که آنان را به سوی کتاب و سنت برگردانید، و کجی آنها را راست کنید، مسلماً معنای آیه شریفه «وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» این نیست (همان: ج ۴، ۶۲۲).

وی در ادامه چنین استدلال می کند که از این که خداوند می تواند استاده است از اول این آیه را مقید بیان کند ولی نکرده است نتیجه می گیریم اطلاق آیه مقصود او بوده است. این در حالی است که خداوند در موارد کم تر مهم لزوم اطاعت از والدین را مقید ذکر کرده است: «وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَ إِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأَنْتُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (عنکبوت: ۸).

اشکال کلام علامه این است که اگر آن را بپذیریم، در آن صورت، باید هیچ کلام مطلق را مقید به قرینه منفصل نکنیم و بگوییم که اگر مقصود شارع از این کلام معنای مقید بود، از اول آن را مقید بیان می کرد. این سخن ایشان برخلاف تمام چیزهایی است که در علم اصول در باب مطلق و مقید گفته شده است. این که گویند در موردی سخن خود را مطلق بیان می کند می تواند دلایل متعددی داشته باشد، مانند این که در مقام بیان اصل حکم است،



نه جزئیات آن؛ چراکه همواره امکان بیان یک حکم با تمام قیود و شروط وجود ندارد؛ یا به دلیل این بوده است که قیود کلامش را قبلاً بیان کرده است و نیازی به تکرارشان نمی‌بیند؛ یا به دلیل این است که قیود کلام به واسطه عقل برای هر عاقلی روشن است و نیازی به تصریح آن در لفظ ندارد؛ برای مثال در آیه اطاعت از والدین ده‌ها قید دیگر وجود دارد که مطمئناً مقصود شارع بوده است، ولی آن‌ها را به دلیل وضوح ذکر نکرده است و تنها یک قید را که مقصودش بوده است، به دلیل اهمیتش یا به دلیل شرایط زمانی، بیان کرده است. در صدر اسلام این مسئله برای جامعه تازه‌مسلمان پیش آمده بوده است که گاه فرزندان یک خانواده به پیغمبر ایمان می‌آورند، ولی والدین آن‌ها مخالفت می‌کردند و فرزندان خود را دستور به انکار اسلام می‌دادند. بنابراین دستور و جواب به اطاعت از والدین در این آیه مقید به قید عدم دعوت آن‌ها به شرک شده است؛ شاید حتی بتوان گفت که اساساً مقصود اصلی خداوند از بیان این آیه قید آن بوده است، نه اصل حکم به اطاعت از والدین. دلیل این ادعا آن است که اطاعت از والدین امری عقلی و عرفی است و در تمام جوامع حتی جامعه عرب آن زمان رعایت می‌شد. در این آیه خداوند خواسته است، ضمن تأیید این دستور عرفی، قیدی را بیان کند که مورد ابتلای مؤمنان آن زمان بوده است. شاهد دیگر این است که قیود زیادی در مورد اطاعت از والدین وجود دارد که در این آیه نیامده است، چون مقصود گوینده سخن نبوده است، مانند این که اطاعت از والدین در صورت دستور به کشتن انسان دیگر، دزدی، خیانت، شرب خمر، و دیگر دستورات غیراخلاقی و غیرشرعی واجب نیست.

## ۴.۲ عدم اثبات عصمت مطلق

اشکال دیگری که به استفاده از این آیه برای اثبات عصمت مطلق انبیا وارد است این است که دلیل اخص از مدعاست. همان‌طور که می‌دانیم، شیعه معتقد به عصمت مطلق انبیا از هرگونه گناه، غیره و کبیره، پیش از بعثت و پس از آن، و از هرگونه خطا و نسیان در امور دینی و حتی امور عادی زندگی است. به نظر می‌رسد این آیه به تنهایی اثبات‌کننده عصمت مطلق انبیا نیست، چراکه آیه عصمت انبیا را در صدور احکام و دستوراتی که عالمانه و عامدانه برای مردم صادر می‌کنند اثبات می‌کند، ولی عصمت ایشان از خطا، نسیان، و گناه را در شرایطی که در مقام بیان حکم و صدور دستور و فرمانی نیستند یا امکان استنباط جواز یا ممنوعیت حکمی توسط مردم از مشاهده فعل و تقریر ایشان وجود ندارد ثابت نمی‌کند؛ برای مثال، اگر (۱) پیامبری در خلوت خود مرتکب گناه شود، به طوری که کسی او را نبیند یا (۲) در جلوت و میان مردم مرتکب خطایی در حکم شود و قبل از این که کسی از او

اطاعت کند خطایش را اصلاح کند یا (۳) مرتکب نسیانی در بیان احکام الهی شود و سپس متفطن شود و آن را بیان کند و یا حتی متفطن نشود و تا ابد فراموش کند یا (۴) عامدانه و آگاهانه مرتکب گناهی شود، ولی مردم را از تبعیت خویش بازدارد، چون در این موارد مسئله اطاعت مردم از دستورات پیامبر مطرح نیست، محذور ذکر شده متکلمان اسلامی (یعنی ازسویی خدا دستور مطلق به اطاعت از نبی داده است و ازسوی دیگر اطاعت از نبی منجر به گناه و گمراهی مردم خواهد شد) پیش نخواهد آمد. هم چنین اجتماع نقیضین ادعاشده (که مردم از یک طرف به دلیل آیه اطیعوا باید از نبی اطاعت کنند و ازسوی دیگر، به دلیل ارتکاب گناه باید او را نهی کنند) لازم نخواهد آمد؛ چون نبی در این جا دستوری برای اطاعت از خویش در خطا و گناهش صادر نکرده است.

### ۳. نتیجه گیری

موضوع مقاله بررسی دلالت آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نسا: ۵۹) بر عصمت انبیا و صاحبان امر بود. استدلال متکلمان اسلامی به این صورت بود که از اطلاق دستور به اطاعت از رسول و اولی الامر چنین استنباط کرده بودند که این افراد باید معصوم باشند که خداوند به طور مطلق دستور به اطاعت از ایشان داده است، چراکه دستور به اطاعت مطلق از غیر معصوم درست نیست و منجر به اطاعت از او در خطاها و معاصی اش خواهد شد. نگارنده در نقد این استدلال با استفاده از مقدمات حکمت در علم اصول که شرایط استفاده اطلاق از ظاهر مطلق کلام را بیان می کنند چنین استدلال کرد که دو شرط از مقدمات حکمت (در مقام بیان حکم بودن شارع و وجودنداشتن قرینه متصل و منفصل) در مورد این آیه وجود ندارد؛ بنابراین استفاده اطلاق از آن صحیح نیست. در توضیح شرط اول گفته شد که خداوند در این آیه در صدد بیان اصل حکم اطاعت از رسول و صاحبان امر بوده است؛ اما میزان اطاعت و شرایط آن را به مقام دیگری موکول کرده است. علاوه بر این که چون خداوند در این آیه در مقام بیان حکم عصمت یا عدم عصمت رسول و اولی الامر نیست، از اطلاق دستور به اطاعت از ایشان نمی توان مفهوم عصمت را استنباط کرد. در خصوص شرط دوم گفته شد که قرائن عقلی و نقلی متعددی وجود دارند که می توان آن ها را مقید آیه دانست. اصل حسن و قبح عقلی قرینه روشنی است بر این که اطاعت از رسول و صاحبان در دستورات خلاف اخلاق و مسلمات تجربی واجب نیست. هم چنین، آیات و روایات متعددی وجود دارند که در آن ها شرایط افتاء، حکم، و دستور انبیا و صاحبان امر بیان شده است که معنایشان عدم لزوم اطاعت از دستور آن ها در صورت

نقض آن شرایط است. در نهایت، گفته شد که برخلاف تصور متکلمان اسلامی، اساساً ملازمه‌ای بین دستور مطلق الهی به اطاعت از رسول و صاحبان امر و معصوم بودن آنها نیست. ممکن است خداوند بنابر مصالحی دستور مطلق به تبعیت از رسول و صاحب امر غیر معصوم دهد. در نتیجه، به عقیده نگارنده این آیه بر عصمت حضرت رسول (ص)، انبیاء و صاحبان امر دلالت نمی‌کند. البته نقد دلیل به معنای نقد اصل مدعا (عصمت) نیست و صرفاً استدلال متکلمان اسلامی نقد شده است.

## کتاب‌نامه

- ابن عطیه، مقاتل و محمد جمیل حمود (۱۴۲۳ق)، *أنهی المراد فی شرح مؤتمر علماء بغداد*، بیروت: مؤسسه الأعلمی.
- استرآبادی، محمدجعفر (۱۳۸۲)، *البراهین القاطعه فی شرح تجرید العقائد الساطعه*، تحقیق مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، قم: مکتب الاعلام الإسلامی.
- آمدی، سیف‌الدین (۱۴۲۳ق)، *أبکار الأفكار فی أصول الدین*، (کلام اشاعره)، تحقیق احمد محمد مهدی، قاهره: دار الکتب.
- تفتازانی، سعدالدین (۱۴۰۹ق)، *شرح المقاصد*، تحقیق عبدالرحمن عمیره، قم: الشریف الرضی.
- حر عاملی، محمد بن حسین (۱۴۰۹ق)، *وسائل الشیعه*، قم: مؤسسه آل‌البتی.
- حلی، حسن بن منصور (۱۳۶۵)، *الباب الحادی عشر مع شرحیه النافع یوم الحشر و مفتاح الباب*، شرح فاضل مقداد و ابوالفتح بن مخلوم حسینی، مقدمه و تحقیق از مهدی محقق، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی.
- حلی، حسن بن منصور (۱۴۰۸ق)، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- حلی، حسن بن منصور (۱۴۰۹ق)، *الألفین*، قم: هجرت.
- خراسانی، محمدکاظم (۱۴۲۹ق)، *کفایة الاصول*، بیروت: مؤسسه آل‌البتی لأحیاء التراث.
- رازی، فخرالدین (۱۴۲۰ق)، *تفسیر مفاتیح الغیب*، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- زارعی شریف، وحید (۱۳۹۰) «بررسی روش استنباط اطلاقات از طریق اجرای مقدمات حکمت»، فصل‌نامه مطالعات فقه و حقوق اسلامی، س ۷، ش ۲۵، پاییز.
- سبحانی جعفر (۱۳۸۱)، *الإنصاف فی مسائل دام فیها الخلاف*، قم: مؤسسه الإمام الصادق (ع).
- سبحانی، جعفر (۱۴۲۵ق)، *رسائل و مقالات*، قم: مؤسسه الإمام الصادق (ع).
- شبر، عبدالله (۱۴۲۴ق)، *حق الیقین فی معرفه أصول الدین*، قم: أنوار الهدی.
- صدوق (۱۴۱۳ق)، *من لایحضره الفقیه*، قم: جامعه مدرسین قم.

- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۴)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه سیدمحمد باقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- علمی، محمدرضا (۱۳۹۱)، «واکاوی نظریه محقق خراسانی در افزودن مقدمه چهارم به مقدمات حکمت». فصلنامه مطالعات اسلامی: فقه و اصول، س ۴۴، ش پیاپی ۸۸/۱ بهار.
- قزوینی، سیدامیرمحمد (۱۴۲۰ق)، *الآلوسی و التشیع*، قم: مرکز الغدیر للدراسات الإسلامية. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴ق)، *بحار الأنوار*، بیروت: مؤسسه الوفاء.
- محدث نوری (۱۴۰۸ق)، *مستدرک الوسائل*، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام.
- محقق داماد، سیدمصطفی (۱۳۸۲)، *مباحثی از اصول فقه*، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
- مظفر، محمدحسن (۱۴۲۲ق)، *دلائل الصادق*، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
- مظفر، محمدرضا (۱۳۸۶)، *اصول الفقه*، تحقیق صادق حسن زاده مراغی، قم: منشورات عزیز.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۵)، *دروس فی العقائد الإسلامية*، قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب (ع).
- موسوی شفتی، سیداسدالله (۱۴۱۱ق)، *الإمامة، تحقیق سیدمهدی رجائی*، اصفهان: مکتبه حجة الإسلام الشفتی.